



نفاق و منافقین از منظر قرآن

حسین بزرگزاده*

چکیده

نفاق رفتاری است ناشی از انگیزه‌های مادی و دنیوی؛ در چنین حالتی بشر به راستی و از درون به امری معتقد نیست بلکه از روی انگیزه‌های خاص تظاهر به اعتقاد می‌نماید. در ریشه‌یابی نفاق و رفتار منافقان به این نتیجه می‌رسیم که اهل نفاق انگیزه‌های مختلفی داشته‌اند و عوامل گوناگون منشأ نفاق و رفتار منافقانه است. در این نوشتار کوشش گردیده تا بر پایه کتاب الله و روایات معصومین (ع) به بخشی از این گونه عوامل و رفتارها اشاره شود.

کلید واژه‌ها: نفاق، منافق، یهود، فساد، قرآن و روایات.

* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآنی



مقدمه

به خاطر تأثیرات شومی که منافقان در بدنه جامعه اسلامی در هر برهه‌ای که حاکمیت دینی برقرار شده، داشته‌اند و به دلیل آن که پس از قرن‌ها یک حکومت مبتنی بر قوانین دینی در کشور ما برقرار شده و از همان اوان تشکیل با این معضل اجتماعی و سیاسی رو به رو بوده است و نیز شباهت‌های ملموسی که در عملکردها و شعارهای اهل نفاق در همه زمان‌ها وجود دارد به بررسی عملکرد و شیوه‌های برخورد و ویژگی‌های این گروه فاسق در قرآن اشاره خواهیم کرد تا بهتر و با پشتوانه محکم‌تری به مقابله با این معضل پرداخته شود.

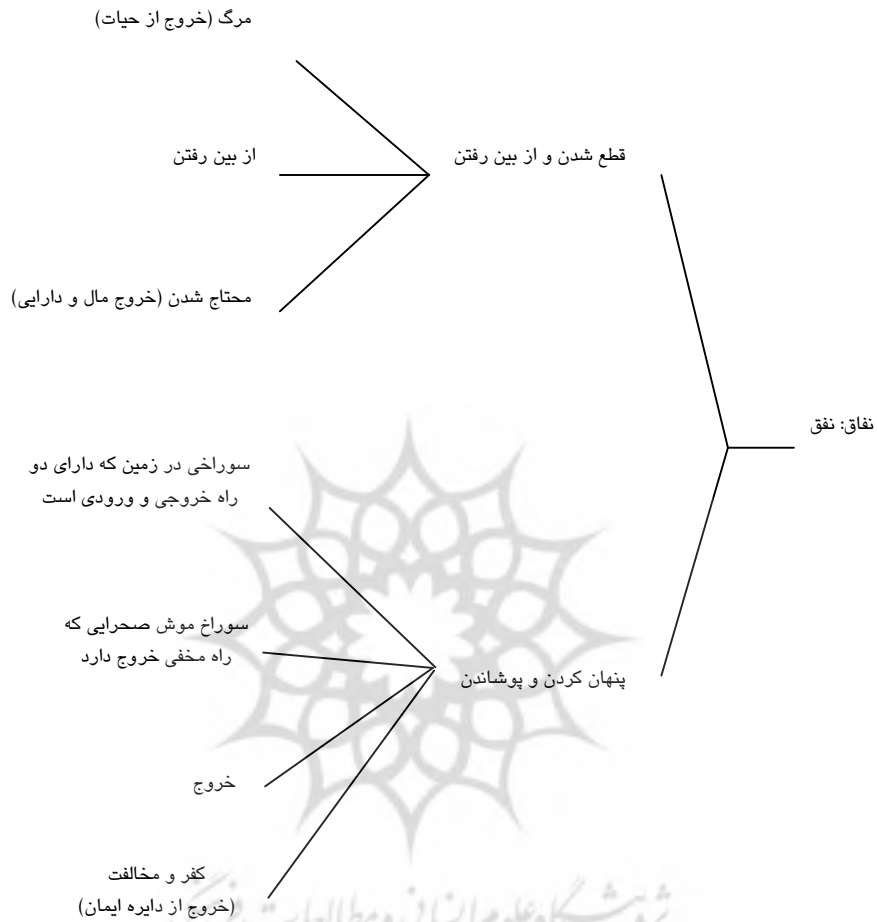
بررسی واژه نفاق و تطوّر معنایی آن

با بررسی واژه «نفاق» در کتب «لغت» به یک معنای واحد می‌رسیم و آن «خروج» است. ابن فارس درباره معنای «نفاق» می‌گوید:

نق: اصلان صحیحان یدلّ احدهما علی انقطاع شی و ذهابه و الآخر علی اخفاء شی و اغفاضه، فالاول: نفقت الذّابّة نفوقاً: ماتت و ... و الاصل الآخر النّفق: سرب فی الارض له مخلص الی مکان و النّافقاء موضع یرقعه الیربوع من حجره فاذا اتی من قبل القاصعاء ضرب النّافقاء برأسه فانتفق ای خرج. و منه اشتقاق النّفاق، لانّ صاحبه یکتّم خلاف ما یظهر، فکان الایمان یخرج منه، او یخرج هو من الایمان فی خفاء و یمن ان الاصل فی الباب واحد و هو الخروج (احمد بن فارس بن زکریا، ۱۴۰۴).

شبیبه همین مطلب را خلیل بن احمد فراهیدی آورده و اضافه می‌کند: «والتّفاق: الخلف و الکفر» (فراهیدی، ۱۴۰۵). فیهی نیز بر همین معنای خروج از اسلام نظر دارد و محلّ نفاق را «دل انسان» می‌داند: «ناقی الرّجل اذا اظهر الاسلام لاهله و اضر غیر الاسلام و اتاه مع اهله فقد خرج منه بذلک و محلّ التّفاق القلب» (فیومی، ۱۴۰۵، ۶۱۸). همچنین «راغب اصفهانی» همین معنای خروج از دین را بیان می‌کند: «... التّفاق و هو الدّخول فی الشّرع من باب و الخروج عنه من باب» (راغب اصفهانی، ۵۲۴) و علامه طبرسی (ره) نیز بر همین معنا تکیه می‌کند: «التّفق سرب فی الارض له مخلص لمکان آخر واصله الخروج و منه المنافق لخروجه من الایمان الی الکفر...» (طبرسی، ۴، ۳۷۰).

* نمودار معنای نفاق



معنای مورد نظر قرآن: با توجه به بیان آیات متعددی در رابطه با «کفر» منافقان، و همچنین آیه سی و ششم سوره انعام که کفار و منافقان را «مرده» می‌نامد (طبرسی، ۴، ۳۷۱) می‌توان گفت که قرآن نیز نفاق را «خروج از دایره ایمان و حیات معنوی» می‌داند.

چیستی نفاق

انسان ها از نظر چگونگی روح سه دسته اند: گروه اول، انسان‌هایی با قلب‌های زنده و سالم یعنی مؤمنان خالص که دارای قلب سلیم هستند؛ گروه دوم بیمار دلان یعنی مؤمنان شکاک که ایمان‌شان ضعیف است و در مقابل شهوات عنان اختیار را از دست



می‌دهند و گروه سوم آنهایی هستند که قلبشان مرده است یعنی کافران و منافقان که به خدای یکتا ایمان نمی‌آورند، آیات زیر به ترتیب بیانگر دسته بندی مذکور است: «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (شعرا، ۸۹)، «... فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا و...» (بقره، ۱۰)، «وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» (احزاب، ۱۲).

حال با توجه به آیات فوق می‌توان ماهیت نفاق را چنین ترسیم کرد. منافقان در واقع انسان‌هایی مؤمن هستند اما با روحی بیمار که زنگارهای صفات رذیله قلب‌هایشان را بیمار کرده و چون درصد اصلاح برنیایند دائماً بر بیماریشان افزوده می‌شود تا جایی که دچار قساوت قلب گردیده و از دایره ایمان خارج می‌شوند و در زمره کفار "خصوصاً یهودیان" قرار می‌گیرند (طباطبایی، ۳۶، ۷۳) و با آنان حشر و نشر داشته و دوستی می‌کنند و پیمان‌ها می‌بندند اگرچه ظاهراً مسلمانند لکن در حال حيله و نیرنگ و تمسخر مؤمنان هستند (عزه دروزه، ۲، ۸۳) تا جایی که قرآن آنان را برادران یکدیگر می‌نامد «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِأَخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...» (حشر، ۱۱).

زمینه‌های پیدایش و گسترش نفاق

گسترش نفاق در دو بُعد فردی و اجتماعی قابل بررسی است:

۱- در زمینه فردی می‌توان به سه خصلت اشاره کرد که دو خصلت اول در سران و رهبران اهل نفاق دیده می‌شود و خصلت سوم در پیروان و هواداران آن‌ها وجود دارد.

۱-۱- ریاست طلبی:

وجود این خصلت در عده‌ای از افراد جامعه که شجاعت همراهی با توده‌های مردم را ندارند موجب بروز نفاق درونی در آنها می‌گردد تا فرد بتواند از طریق دورویی، جاه‌طلبی خود را ارضا نموده و روزی به ریاست برسد که این مورد هم در زمان حیات رسول‌الله(ص) و هم پس از ایشان و به خصوص در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی به وضوح دیده می‌شود.

۱-۲- خود برتر بینی:

نفاق در دل افرادی جای می‌گیرد که خود را از دیگران برتر و بالاتر می‌دانند فلذا با مردم همراه نخواهند شد و به خاطر همین دست به تمسخر و استهزاء و عیب جویی غیرهم‌فکران خود یعنی مؤمنان می‌زنند تا از این طریق مرهمی بر دل بیمار خود نهاده

و از سوی دیگر مردم را در انجام کارهای نیک دلسرد کنند و گردش چرخ عمومی اجتماع را از حرکت بازدارند «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ...» (بقره، ۱۳)، «... قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ» (بقره، ۱۴)، «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ...» (توبه، ۷۹).

۳-۱- ضعف روحیه و فقدان شخصیت:

هواداران و پیروان از اهل نفاق افرادی هستند با روحیه‌ای ضعیف و فاقد ثبوت در شخصیت که تحت تأثیر رهبران قرار گرفته و بدون هیچ تأمل و اندیشه‌ای به هر کاری تن در می‌دهند. کلام امام علی (ع) ناظر به منشا نفاق در این گونه افراد است: «نِفاقَ الْمَرْءِ مِنْ ذُلِّ يَجِدُهُ فِي نَفْسِهِ» (ری شهری، ۱۰، ۱۵۱).

۲- در زمینه اجتماعی نیز حداقل سه چیز برای بروز و ظهور منافقان لازم است.

۱-۲- اقتدار مؤمنین در محیط اجتماعی

یکی از علل اساسی در بروز پدیده نفاق در هر جامعه‌ای نفوذ و گسترش ایمان و تسلط و حاکمیت مؤمنان است. زیرا در چنین وضعیتی بیماردلان و کافران در ضعف و ناتوانی قرار می‌گیرند و راهی برای مخالفت علنی ندارند. بنابراین به دورویی و نفاق روی می‌آورند تا از این طریق ضربات مهلکی بر پیکره حاکمیت ایمان وارد آورند و در نهایت موجبات سقوط مؤمنان را فراهم کنند و خود به ریاست و قدرت برسند. در صدر اسلام نیز «کسانی که هنوز هم عقاید و افکار شرک‌آمیز داشتند و بیماردلانی که کینه و لجاجت سراسر وجودشان را فراگرفته بود و نمی‌توانستند به طور علنی با پیامبر (ص) مبارزه کنند چاره را در این دیدند که تظاهر به مسلمانی نموده و مراسم مذهبی اسلام را به جا آورند و با افراد قبیله خود که مسلمان شده بودند تظاهر به یکرنگی کنند و...» (عزه دروزه، ۲، ۷۴).

۲-۲- وجود افراد ممتاز برای رهبری بیماردلان

در هنگام شکل‌گیری حکومت اسلامی در مدینه چهره‌های ممتازی از مشرکین حضور داشتند که منافقانه ایمان آوردند تا مسئولیت هدایت و رهبری بیماردلان و اهل نفاق را به عهده گیرند و اساس حکومت اسلامی را از بین ببرند. مهمترین این اشخاص «عبداله بن اُبی بن سلول» است که زمینه‌های فردی نفاق را نیز داشت و دارای ثروت و مکتب و ارتباطات خاص سیاسی و اقتصادی با یهودیان بود، چنان که ابن هشام می‌گوید:



اوس و خزرج قبل از ورود اسلام به مدینه پس از سال‌ها جنگ و خونریزی بین خود، خسته شده و تصمیم گرفتند آشتی کنند و از میان خود پادشاهی برگزینند و همگی تحت لوای او جمع شوند و زندگی خصمانه را به زندگی برادرانه تبدیل سازند، قرعه فال سلطنت به نام «عبدالله بن اُبی» اصابت کرد و شاید روز تاج‌گذاری نیز تعیین گردیده بود (ابن هشام، ۱۹۸۵، ۲، ۲۳۴).

فرد دیگری که به عنوان نفر دوم تشکیلات نفاق در صدر اسلام مطرح بوده «ابوعامر اوسی» است که در دوران جاهلیت تمایلاتی به مسیحیت پیدا کرد و عبای مویین خشنی را می‌پوشید تا آن‌جا که او را «راهب» می‌نامیدند و این عمل ریاکارانه او مقام و موقعیتی برای او فراهم کرده بود. این شخص از همان ابتدای ورود پیامبر(ص) به مدینه دشمنی خود را آشکار ساخت و فرار نموده به مکه رفت و از آنجا هدایت منافقان را رهبری می‌کرد تا این که پس از فتح مکه فرار کرد و ابتدا به طائف و پس از آن به شام رفت؛ او از آنجا دستور ساخت مسجد ضرار را به منافقان داد و در نهایت هم در تنهایی مُرد. پیامبر(ص) در مورد او فرمودند: «به او نگوید راهب، بگوید فاسق» (ابن هشام، ۲، ۲۳۵).

۳-۲- داشتن پشتوانه مالی و انسانی

برای شروع و گسترش هر حرکتی که مخالف با نظام مسلط بر جامعه باشد، نیاز به پشتوانه مالی و انسانی است. در این رابطه سران منافقین صدر اسلام نیز علاوه بر آن که خود از ثروتمندان و اشراف بودند، ارتباط مستحکم و قوی با مشرکان مکه و کافران مدینه «یهودیان» برقرار نمودند تا با تشکیل این مثلث شوم بهتر بتوانند با پیامبر(ص) مبارزه نموده و اساس اسلام را از بین ببرند، در همین رابطه «عزّه دروزه» چنین می‌گوید:

... یهودیان ساکن مدینه و اطراف آن از همان آغاز ورود پیامبر(ص) از او استقبال نکردند و به ورود ایشان فال بد زدند و بعد اندک اندک، کفر و مکر و دشمنی خود را علنی ساختند. طولی نکشید که بین منافقان و

یهودیان پیمان دوستی و همکاری بسته شد. این پیمان کاملاً طبیعی بود و در این پیمان یهودیان و منافقان به یکدیگر قول دادند که در برابر دشمن مشترک بایستند و یار و پشتیبان یکدیگر باشند. به جرأت می‌توان گفت که اگر نبود پشتیبانی و حمایت یهود و پیمان‌های همبستگی که میان آنان منعقد بود، منافقان نمی‌توانستند تا آن اندازه مسلمانان را آزار دهند و پی در پی توطئه‌چینی کنند و نیرنگ بزنند (عزه دروزه، ۲، ۷۶).

ویژگی‌ها و صفات منافقین

«وَاللَّهُ يَشْهَدُ أَنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» (منافقون، ۱) خداوند شهادت می‌دهد که همانا منافقین دروغگویانند. قال علی(ع): «بِالْكَذِبِ يَتَزَيَّنُّ أَهْلُ النِّفَاقِ» (ری شهری، ۱۰، ۱۵۵) زینت منافق دروغگویی است.

اولین و مهم‌ترین صفت منافقان دروغگویی است که در ابعاد مختلف بروز و ظهور دارد، که به چند نمونه تاریخی آن اشاره می‌شود.

الف - دروغ‌گویی و شایعه‌سازی جهت تضعیف روحیه مسلمانان

بعد از پیروزی مسلمانان در جنگ بدر، پیامبر(ص) «عبدالله بن رواحه» و «زیدبن حارثه» (فرزند خوانده رسول خدا) را همراه با شتر خود به مدینه فرستاد تا خبر پیروزی اسلام بر مشرکین و کفار را برسانند. انتشار خبر پیروزی، منافقان را سخت لرزاند ولی دست از شیطنت‌های خود برنداشتند و به یکی از یاران رسول‌الله «ابولبابه» گفتند: جریان به گونه دیگری است، مسلمانان شکست خورده‌اند و محمد کشته شده است و نشانه آن شتر اوست که «زید» به آن سوار شده و از ترس نمی‌داند چه می‌گوید. «اسامه بن زید» می‌گوید: وقتی از گفت و گوی آن منافق با «ابولبابه» آگاه شدم، خود را به پدر رساندم و پرسیدم آیا جریان همانطور است که شما می‌گویید، پدرم گفت: به خدا سوگند آری، در این موقع من با روحیه‌ای قوی جلوی آن منافق را گرفتم و گفتم چرا بر ضد اسلام شایعه‌سازی می‌کنی، به زودی تو را معرفی می‌کنم تا به کیفر عمل خود برسی، منافق در حالی که در وحشت فرو رفته بود گفت: آن چه را گفتم، من هم از کسی شنیده‌ام (جعفریان، ۱، ۴۸۹).





ب - نشر شایعه جهت هتک حرمت رسول الله (ص)

فرمانده منافقان «عبدالله بن ابی» به خاطر ذلتی که با ورود اسلام به مدینه گرفتارش شده بود، از هر فرصتی سوءاستفاده می‌کرد و دست به شایعه بر ضد اسلام و مسلمانان می‌زد. یک از موارد مشهور، قضیه «افک» است که «عبدالله بن ابی» و پیروانش شایعه عمل «ناروا» را در مورد یکی از زنان پیامبر (ص) «عایشه یا ماریه» برای هتک حرمت پیامبر پخش کردند (یعقوبی، ۱، ۴۱۳ و ابن هشام، ۳، ۳۱۰، و طبری، ۵، ۱۱۲۴ ذیل آیه ۱۱ سوره نور).

اما خداوند متعال این توطئه را خنثی ساخت: «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْأَفْكِ عَصَبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِينَ تَوَلَّوْا كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» آنها که با دروغ بزرگ آمدند، گروهی از شما بودند (تنها منافقان به صورت گروهی عمل می‌کردند) نه همه شما، تصور نکنید این جریان برای شما بد است بلکه برای شما خیر است، برای هر کس به اندازه‌ای که مرتکب شده است (در پخش شایعه) سهمی است و برای کسی که بخش عظیم آن را بر عهده داشته است (عبدالله بن ابی) عذاب بزرگی است (نور، ۱۱)، (حلی، ۲، ۲۹۴).

ج - شایعه‌سازی بر ضد امام علی (ع)

در جریان حرکت پیامبر (ص) برای جنگ تبوک (یکی از جنگ‌هایی که برای حفظ قلمرو اسلام بر علیه دولت روم انجام شده است و آشکار کننده بسیاری از رفتارهای منافقان بوده است). رسول خدا (ص) برای حفظ اسلام و اهل بیت از شر توطئه‌های منافقان، امام علی (ع) را در مدینه جانشین خود قرار داد (آیتی، ۱، ۴۳۰). همین امر بهانه ای شد برای منافقان تا این بار هم با این شایعه که روابط علی با پیامبر (ص) تیره شده است، هم چهره امام را در بین مردم مخدوش کنند و هم این که موجب تحریک ایشان شوند تا مدینه را ترک کند و به سپاه بپیوندد تا دست آنان برای هر خیانت و جنایتی باز باشد، اما وقتی امام خود را به پیامبر رساند و جریان شایعه را بازگو کرد، پیامبر (ص) ضمن تکذیب شایعه روایت مشهور منزلت را مجدداً بیان کرد و توطئه منافقان را نیز بر هم زد (ابن هشام، ۴، ۱۶۳).

د - وعده‌های دروغ

از دیگر ویژگی‌های منافقان که از صفت دروغ‌گویی آنان منشعب است، وعده دروغین آنان است که حتی به دوستان و هم‌پیمانان خودشان نیز می‌دهند. چنان که در قضیه یهودیان «بنی نضیر» به آنان چنین وعده‌هایی دادند (حشر، ۱۱). چهار نفر از سران نفاق با رؤسای بنی نضیر تماس گرفته و به آنان گفتند که خانه‌های خود را ترک نکنید، ما تا آخر با شما هستیم و در کنار شما می‌جنگیم و اگر هم به زور از مدینه بیرون بروند با آنان خواهند رفت. بنی نضیر هم فریب وعده‌های توخالی و دروغین منافقان را خوردند و هرچه صبر کردند خبری نشد تا آن که ترس و وحشت زندگی آنان را فرا گرفت و نمی‌دانستند چه کنند (ابن هشام، ۳، ۲۰۱).

ه - سوگند دروغ بر ایمان به خدا

منافقان برای رسیدن به اهداف خود می‌بایست نظر پیامبر(ص) و اکثریت جامعه «مؤمنان» را جلب می‌کردند، چون با ظاهر مسلمانی بهتر می‌توانستند مانع پیشرفت اسلام شوند. به همین منظور پیوسته بر ایمانشان به خدا و تعلق خود به گروه مؤمنان سوگند دروغ می‌خوردند (رشیدرضا، ۱۰، ۵۵۲) چنان که آیه ۵۶ سوره توبه به همین موضوع اشاره دارد: «وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِيَّاهُمْ لِمَنْكُمُ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ» و به خدا سوگند می‌خورند که آنها از شما هستند در حالی که از شما نیستند ولی آنها گروهی هستند که می‌ترسند (و به خاطر همین وحشت دروغ می‌گویند).

و - سوگند دروغ برای جلوگیری مردم از حرکت در راه خدا

بازداشتن مردم از حرکت در مسیر هدایت الهی و تحریک جامعه به عقب‌گرد و احیای فرهنگ و سنن شرک‌آلود توسط دین خدا از اهداف اساسی منافقان است که برای رسیدن به این هدف از هیچ کاری رویگردان نیستند، لکن منافقان به خاطر خصلت‌های دورویی و حيله‌گری، از حربه سوگند به خدا استفاده می‌کنند تا مردم را از حرکت در راه خدا بازدارند. «...يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» (بقره، ۹) «اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ...» سوگندهای خود را سپر خود قرار داده‌اند و از حرکت در راه خدا جلوگیری می‌کنند (منافقون، ۲).





در واقع منافقان این سوگندهای دروغین را سپر حفاظتی خود قرار می‌دهند تا جان و مالشان محفوظ باشد و از این طریق بتوانند به اهدافشان برسند و از سوی دیگر راه خدا را سد کرده و از حرکت مردم در این مسیر جلوگیری نمایند.

ز - سوگند دروغ برای جلب رضایت مؤمنان

منافقان از هر فرصتی برای نفوذ در صفوف مؤمنان استفاده می‌کردند و با قسم‌های دروغ قصد جلب رضایت آنان را داشته‌اند، چنان که وقتی رسول اکرم (ص) به همراه مؤمنان از جنگ تبوک بازگشتند، آنان (منافقان) برای عذرخواهی به خاطر عدم همراهی ایشان در جنگ و جلب رضایت‌شان از روش همیشگی خود (حیله و نیرنگ) بهره جسته و با سوگند دروغ و سخنان فریبنده به سراغ مؤمنان رفتند، لکن خداوند قبل از ورود مسلمین به مدینه آنان را از توطئه و خدعه منافقان آگاه کرده و فرموده است: «يَعْتَدِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَدِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ... سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَتُعْرَضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ... يَحْلِفُونَ لَكُمْ لَتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» هنگامی که از جهاد به سوی آنها باز می‌گردید از شما عذرخواهی می‌کنند؛ بگو عذرخواهی نکنید که ما هرگز به شما ایمان نخواهیم آمد، هنگامی که به سوی آنها بازگردید برای شما به خدا سوگند یاد می‌کنند که از آنها صرف نظر کنید (بگذرید) با سوگند از شما می‌خواهند که از ایشان راضی شوید، اگر شما هم از آنها راضی شوید خداوند از گروه فاسقان راضی نخواهد شد (توبه، ۹۶ - ۹۴).

از محتوای آیات مشخص می‌شود که هدف منافقان از این سوگندها در حقیقت رضایت مؤمنان نیست، بلکه می‌خواهند با فریب و نیرنگ چهره واقعیات را دگرگون کنند تا به مقاصد سوء خود برسند، چون اگر غیر از این بود ابتدا خدا و پیامبرش را از خود راضی می‌نمودند (رشیدرضا، ۱۰، ۵۲۷). «يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لَيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ» به خدا سوگند می‌خورند تا شما را راضی کنند در حالی که شایسته است خدا و رسولش را راضی کنند اگر راست می‌گویند که ایمان دارند (توبه، ۶۲).

ح - انفاق‌کنندگان دروغین

منافقان به خاطر بی‌ایمانی پیشوایانشان به خدا و ضعف ایمان در عده زیادی از آنها، انجام فرائض و واجبات دینی اعم از عبادات و امور مالی برایشان بسیار دشوار است

به ویژه این مسئله در دادن پول و ثروت ظهور و بروز بیشتری دارد لیکن آنان برای حفظ ظاهر دو چهره خود مجبور بودند که بخشی از اموالشان را یا به عنوان زکات یا تأمین نیازهای رزمندگان اسلام بپردازند، این امر برایشان بسیار دشوار و گران بوده است (طبرسی، ۱۱، ۱۱۶).

خداوند در آیات ۵۳ و ۵۴ سوره توبه به همین وضعیت روحی و عملکرد منافقان اشاره دارد. «قُلْ أَنْفَقُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ - وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ» بگو انفاق کنید خواه از روی میل و رغبت و یا اکراه، هرگز از شما پذیرفته نمی‌شود چرا که شما قوم فاسقی بودید، و هیچ چیز مانع قبول انفاق‌های آنها نشد جز این که آنها به خدا و پیامبرش کافر شدند و نماز به جا نمی‌آوردند مگر با کسالت و بی‌حالی و انفاق نمی‌کنند مگر با کراهت و ناراحتی.

پس از بیان صفت و ویژگی خاص منافقین یعنی تظاهر و رفتار دروغین، به برخی دیگر از ویژگی‌های عام آنان اشاره می‌شود:

۱- ترسویی و بزدلی

از دیگر صفات منافقان، وحشت و دلهره دائمی آنان است که از روحیه ترسویی آنها نشأت می‌گیرد. ایشان با ورود پیامبر(ص) به مدینه روز به روز شاهد شکوفایی و گسترش دایره اسلام بودند، و از طرفی دائماً به دشمنی خود ادامه می‌دادند. چنین وضعی آنان را دچار دلهره و اضطراب می‌کرد، چرا که هر لحظه احتمال می‌دادند که منویات درونی آنها افشا شود؛ قرآن به این خصلت تصریح نموده و می‌فرماید: «وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ...» لیکن آنان گروهی ترسو و وحشت‌زده هستند.

این ترس و وحشت موجب شده است که آنان هر فریادی را بر ضد خود بپندارند. «يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ...» هر فریادی که از هر جا بلند شود آن را بر ضد خود می‌پندارند ... (منافقون، ۴).

۲- عیب‌جویی و تمسخر آیات خدا و رسول اکرم(ص) و مؤمنان

یکی دیگر از صفات و ویژگی‌های اهل نفاق خصلت عیب‌جویی است این امر ناشی از بی‌ایمانی آنان است. منافقان که خواهان شکست و نابودی اسلام بودند از همان ابتدای رویارویی با اسلام، از هر راهی وارد شده و صفات ارواح بیمارشان را بروز می‌دادند. یکی از این صفات، مسخره کردن آیات خداوند متعال و نیز رسول اکرم(ص) بود. تا از





این طریق از ابّته و تاثیر آیات نورانی قرآن و رسول خدا بکاهد تا جایی که آیه نازل شد و مؤمنان از نشستن در مجلس آنان منع شدند. «وَقَدْ نَزَلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكُتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا» خداوند در قرآن «این حکم» را بر شما فرستاده، هنگامی که بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزاء می‌کنند با آنها ننشینید تا به سخن دیگری بپردازند. زیرا در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود، خداوند همه منافقان و کافران را در جهنم جمع می‌کند(نساء، ۱۴۰).

در همین رابطه پیامبر(ص) وقتی به جنگ «تبوک» می‌رفت عده‌ای از منافقان برای خالی کردن دل مؤمنان و ایجاد ترس و وحشت در آنها از قدرت سپاه روم می‌گفتند و پیامبر(ص) را مسخره می‌کردند که می‌خواهد به جنگ رومیان قدرتمند برود و آنان را شکست دهد. خداوند پیامبرش را از این جریان آگاه ساخت و پیامبر(ص) جلوی آنها را گرفت و ملامتشان کرد و فرمود چرا چنین سخنانی گفتید، آنها عذر آوردند و گفتند ما قصد شوخی و مزاح داشتیم (ابن هشام، ۴، ۱۶۸) که آیه ۶۵ سوره توبه نازل گشت: «وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ لِيَقُولُوا إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ» و اگر بررسی از آنها چرا این کارها را می‌کنید می‌گویند ما بازی و شوخی می‌کردیم، بگو آیا خداوند و آیاتش و پیامبرش را مسخره می‌کنید.

منافقان همانطور که آیات خدا و پیامبر اکرم(ص) را مسخره می‌کردند در مواقع متعدد این کار را نسبت به مؤمنان نیز انجام می‌دادند چنان که خداوند در آیه‌ای به این عمل آنان اشاره می‌فرماید: «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ» و هنگامی که مؤمنان را ملاقات می‌کنند، می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم ولی هنگامی که با شیاطین خود (یهودیان و مشرکان) خلوت می‌کنند، می‌گویند ما با شما مییم و آنان را مسخره می‌کنیم(بقره، ۱۴).

براساس تعالیم قرآنی، این صفت رذیله و عمل زشت از کفر درونی آنان سرچشمه می‌گیرد. «زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا» زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده، از این رو افراد با ایمان را مسخره می‌کنند(بقره، ۲۱۲).

این تمسخر و استهزاء همانطور که نسبت به ایمان مؤمنان بود (در بعد نظری) در رابطه با اعمال الهی (در بعد عملی و رفتاری) آنان نیز انجام می‌شد، چنان که وقتی پیامبر(ص) برای تجهیز سپاه اسلام جهت جنگ «تبوک» از مؤنان کمک خواستند، هر

کس به مقدار توانش کمک می‌کرد، عده‌ای زیاد و عده‌ای کم، لکن منافقان وقتی چنین فداکاری و همکاری را دیدند زبان به تمسخر گشودند و با گفتن این جمله: «چه عمل ریاکارانه بزرگی انجام می‌دهند» (رشیدرضا، ۱۰، ۵۵۶ و ابن هشام، ۴، ۱۹۶) صفت رذیله خود را بروز دادند البته این در مورد آنان بود که کمک‌های زیادی کردند ولی مؤمنانی که کمک اندکی داشتند، مورد عیب‌جویی قرار می‌گرفتند (طبرسی، ۱۱، ۱۶۷). آیه ۷۹ سوره توبه در همین رابطه نازل گردید: «الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» کسانی که از مؤمنان مطیع، عیب‌جویی می‌کنند و آنهایی را که دسترسی جز به مقدار توانایی خود ندارند، مسخره می‌کنند، خدا نیز آنها را مسخره می‌نماید و برای آنان عذاب دردناک است.

۳- دو دلی و سرگردانی

از آثار دیگر روحی روانی نفاق، حیرت و سرگردانی است که پیوسته از میان اعمال آنان به چشم می‌خورد. زیرا از آنجایی که منافق می‌خواهد کسی از درون و حقیقت او آگاه نشود. دائماً درگیر یک تضاد رفتاری درونی و بیرونی است و همین امر موجب حیرت و سرگردانی و نوعی دلهره و تشویش برای وی خواهد بود؛ اوج این تحیر و سرگردانی در آیه ۱۸ بقره: «صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فُهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» آنها کر و لال و کورند، بنابراین از راه خطا باز نمی‌گردند.

البته این آیه به این مطلب نیز اشاره دارد که زیاده‌روی در گناه، سرانجام به از دست دادن قوه تشخیص و درک حقایق می‌انجامد؛ از نظر قرآن کسی که دچار چنین حالتی شود همواره در حالت تحیر و سرگردانی همراه با دلهره و تشویش به سر می‌برد. «مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا» حیرت‌زده و سرگردانند، نه به این گروه می‌پیوندند و نه به آن گروه، کسی را که خدا گمراه سازد برای او راه و چاره‌ای نیست.

در همین زمینه پیامبر گرامی اسلام(ص) نیز فرموده‌اند: «إِنْ مَثَلَهُمْ مَثَلُ الشَّاةِ الْعَابِرَةِ بَيْنَ الْغَنَمَيْنِ تَحْتَرِّفْتَنظُرُ إِلَىٰ هَذِهِ وَهَذِهِ لَا تَدْرِي أَيُّهُمَا تَتَّبِعُ» منافق شبیهه گوسفندی است که بین دو گله از گوسفندان رفت و آمد می‌کند و دو دل و سرگردان است، گاهی به این گله و گاهی به آن گله و نمی‌داند که در پی کدام یک برود (طبرسی، ۳، ۱۶۲).





۴- تظاهر به اوصاف فریبنده

اصولاً اهل نفاق به اقتضای ماهیت بیمارشان، افرادی خوش صحبت و با ظاهری آراسته‌اند تا بتوانند انسان‌های مؤمن را تحت تأثیر قرار داده و تخم بیماری نفاق را در دل‌های آنان بکارند و در آخر آنان را از جمع مومنان خارج سازند. در همین رابطه امام علی(ع) فرموده‌اند: «يَتَلَوُّونَ الْوَاوَّاءَ وَيَفْتَنُونَ افْتِنَانًا ... قُلُوبُهُمْ دَوِيَّةٌ وَصَفَاحُهُمْ نَقِيَّةٌ» ... منافقان به رنگ‌های گوناگون بیرون می‌آیند و به قیافه‌ها و زبان‌های متعدد خودنمایی می‌کنند، ... خوش ظاهرند و بدباطن ... (نهج البلاغه، خ/۱۹۴).

این ویژگی آنان چنان است که پیامبر(ص) نیز تحت تأثیر واقع شده و متعجب می‌گردد اما باطن آنان همچون مجسمه‌ای بی‌روح و پوچ و توخالی است. چنان که در آیه ۴ سوره منافقون می‌فرماید: «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ ...» در ذیل این آیه گفته‌اند که «عبدالله بن ابی» و مغیث بن قیس و جد بن قیس «افرادی خوش‌هیكل بوده‌اند و در میان آنان «عبدالله بن ابی» فردی خوش صحبت نیز بوده (فخررازی، ۳۰، ۱۴) که افراد را تحت تأثیر خود قرار می‌داده است.

در جای دیگر خداوند این صفات آنان را چنین برای پیامبرش بیان می‌کند: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ» و از مردم کسانی هستند (منافقان) که گفتار آنان در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می‌شود و خدا را به آنچه در دل دارند، گواه می‌گیرند در حالی که آنان سرسخت‌ترین دشمنان هستند (بقره، ۲۰۴) و بدین ترتیب پرده از روی چهره فریبنده و مکار و حیل‌گر منافقان برداشته و آنان سرسخت‌ترین دشمنان اسلام خوانده شده‌اند.

عوامل و راه‌های شناخت منافقان

الف - توجه به لحن و شیوه گفتارشان

یکی از راه‌های شناخت اهل نفاق توجه به شیوه گفتار و لحن صحبت‌های آنان است؛ چرا که منافقان به دلیل ماهیت بیمار و دوریشان، در هنگام سخن گفتن از کنایه‌ها و تعبییرات موزیانه و نیش‌دار استفاده می‌کنند و نمی‌توانند حقد و کینه درونی خود را نسبت به حق مخفی نگه دارند. امام علی(ع) می‌فرماید: «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَاتٍ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ» (نهج البلاغه، ق/۲۶) هیچ کس چیزی را در دل پنهان نمی‌کند مگر این که در سخنانی از دهان او (ناگهان) خارج می‌شود و در صفحه صورتش آشکار

می‌گردد. قرآن بر این حقیقت صحه گذاشته است: «... قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ...» (آل عمران، ۱۱۸) دشمنی از دهان‌های آنها آشکار است.

با این حال منافقان برای فرار از انتقام مؤمنان تمام سعی و تلاش خود را می‌کردند تا با مخفی کاری و دورویی و ظاهر فریبی، پیامبر و مؤمنان به نفاق آنان پی نبرند لکن خداوند به پیامبرش این نوید را می‌دهد که این گمان باطلی است که آن‌ها دارند و تو می‌توانی از لحن گفتارشان آنان را بشناسی «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ - وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمُ فَلَغَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ...» آیا کسانی که در دل‌هایشان بیماری است (منافقان) گمان دارند خدا کینه‌هایشان را ظاهر نمی‌کند و اگر ما بخواهیم آنها را به تو نشان می‌دهیم تا آنها را با قیافه‌هایشان بشناسی، هر چند می‌توانی از طرز سخنانشان آنان را بشناسی ... (محمد، ۲۹ و ۳۰).

و سلطان سخن، امام علی(ع) نیز بسیار زیبا این حالت منافقان را تشریح فرموده‌اند. «... وَ إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَاءِ قَلْبِهِ وَ أَنَّ قَلْبَ الْمُنَافِقِ مِنْ وَرَاءِ لِسَانِهِ لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ تَدَبَّرَهُ فِي نَفْسِهِ فَإِنْ كَانَ خَيْرًا أَبْدَاهُ وَ إِنْ كَانَ شَرًّا وَاوَاهُ وَ أَنَّ الْمُنَافِقَ يَتَكَلَّمُ بِمَا آتَى عَلَى لِسَانِهِ لَا يَذَرِي مَادًّا لَهُ وَ مَادًّا عَلَيْهِ» ... و زبان مؤمن پشت قلب او و قلب و عقل منافق پشت زبانش قرار دارد یعنی مؤمن هرگاه بخواهد سخنی بگوید نخست می‌اندیشد، اگر نیک بود اظهار می‌کند و چنانچه ناپسند بود پنهانش می‌دارد ولی شخص منافق آنچه بر زبانش آمد می‌گوید و پیش از آن نمی‌اندیشد که کدام به سود و کدام به زیان اوست (نهج البلاغه، خ/۱۷۶).

ب - بهانه تراشی در هنگام جهاد

یکی از عوامل مهم در شناخت چهره‌های دوروی منافقان، زمانی است که پیامبر(ص) بسیج عمومی اعلام می‌کرد و باید همه آنانی که عذر شرعی ندارند، راهی میدان نبرد با مشرکان و کفار شوند. منافقان که بعد از جنگ «احد» چهره و عملکرد منافقانه‌شان شناخته شده بود دیگر نمی‌توانستند با نیرنگ و حيله از شرکت در جهاد خودداری کنند. از این جهت هر گاه ندای جهاد را می‌شنیدند، گویا فرشته مرگ بر آنان نازل شده و می‌خواهد جان آنان را بگیرد. بهانه‌گیری‌هایی از این دست که جنگ و خونریزی افساد در روی زمین است و ما نباید با ارحام و قبایل خود نبرد کنیم، و نگاه‌های مرگ‌آلود آنان به پیامبر(ص) همه حکایت از وحشت و دلهره‌ای بوده است که بر وجود آنان چیره شده بود. خداوند در آیه ۲۰ سوره محمد این وضعیت روحی





منافقان را بیان می‌کند. «وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَئِكَ لَهُمْ» افراد با ایمان می‌گویند چرا سوره‌ای که در آن حکم مبارزه (کشتن و کشته شدن) با کافران باشد، نازل نشده است، آنگاه که سوره محکم و صریحی فرود آمد و در آن جنگ ذکر شد آنان که در دل‌هایشان بیماری است (منافقان) مانند افرادی که از ترس به حالت بیهوشی افتاده‌اند به تو می‌نگرند، پس این حالت بر آنها سزاوارتر است.

ج - کیفیت انجام واجبات الهی

یکی از راه‌های ارتباط انسان با خالق هستی انجام عبادات و فرائضی است که حضرت حق جل و علا از طریق وحی بر ما واجب کرده است. از مهمترین عبادات در اسلام «نماز» است که به فرموده پیامبر اکرم (ص) «ستون و پایه دین» شمرده می‌شود. برای منافقان که کفر به حق سراسر وجودشان را فراگرفته است، اقامه نماز و انجام دیگر عبادات بسیار سخت و طاقت‌فرساست و اگر هم آن را به جا آورند از روی کراهت، بی‌حالی و به خاطر حفظ ظاهر و ترس از جان و از حفظ اموال است. آنان وقتی که می‌بینند مسلمانان ایشان را زیر نظر دارند، نماز می‌خوانند و اگر کسی آنها را نبیند نمی‌خوانند» (طبرسی، ۲، ۲۶۸) خداوند متعال در آیه ۱۴۲ سوره نساء می‌فرماید: «وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ» یعنی هنگامی که برای برپایی نماز بر می‌خیزند آن را با بی‌حالی و کسالت به جا می‌آورند. چنین نمازی قطعاً هیچ تأثیری بر دل‌های بیمار آنان نمی‌گذارد و آنان را از «فساد و فسادانگیزی» دور نمی‌کند. «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ». (بقره، ۱۲)

د - مخالفت با رسول‌الله (ص)

یکی دیگر از عوامل شناخت چهره‌های نفاق، مخالفت‌های آنان با رسول خدا است. این مخالفت‌ها در اشکال گوناگون و در موارد مختلفی بروز می‌کرد. گاهی مخالفت و سرپیچی از فرمان پیامبر (ص) در رابطه با جنگ و جهاد، گاهی مخالفت با داوری و قضاوت ایشان و گاهی مخالفت با تقسیم غنایم توسط ایشان بوده است. همه این‌ها از عدم ایمان حقیقی آنان به خدا و رسولش سرچشمه می‌گیرد و این که اطاعت آن‌ها از پیامبر (ص) ظاهری است نه حقیقی (طبرسی، ۳، ۱۰۲) «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ...» خوشحال شدند (منافقان) از مخالفت با رسول‌الله (ص) در نرفتن به جنگ «تبوک» و ... (توبه، ۸۱)



مورد دیگری که نفاق از روی چهره‌های دورو و مکار منافقان کنار می‌زد، مخالفت‌های آنان با داوری و قضاوت پیامبر خدا بود، چنان که سید قطب می‌گوید: «از نشانه‌های نفاق، اعراض آنان از داوری خدا و رسولش می‌باشد». (سید قطب، جزء ۵، ۱۱۵) خداوند متعال در آیات متعددی به این روش اشاره دارد از جمله در آیه ۶۱ سوره نساء می‌فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتِ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا» وقتی به آنان گفته می‌شود که به سوی قرآنی که خدا نازل کرده و سوی پیامبر او بشتابید، منافقان را می‌بینی که از تو روی بر می‌گردانند.

اصولاً منافقان نمی‌توانند حکمیت و اطاعت از رسول‌الله را بپذیرند چون ایمان در دل آنان رسوخ نیافته و تربیت ایمانی پیدا نکرده‌اند «وَ لَكِنَّهُمْ لَا يَتَأَدَّبُونَ بِآدَبِ الْمُؤْمِنِينَ فِي طَاعَةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ فِي الرَّضَىٰ بِحُكْمِهِ وَ الطَّمَأْنِينَةِ إِلَيْهِ» (سید قطب، جزء ۱۸، ۱۱۳) در شأن نزول آیات ۴۷ تا ۵۰ سوره نور آمده است که در رابطه با مسئله‌ای بین یک منافق با یک یهودی اختلاف پیدا شد، یهودی راضی به قضاوت و داوری پیامبر (ص) بوده اما منافق خواهان داوری «کعب بن اشرف» یهودی شده است. (طبرسی، ۵، ۶۲)

از سوی دیگر این مخالفت‌ها، شکل آزار و اذیت و در نهایت دشمنی با خدا و رسولش را به خود می‌گرفت. «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذنُ قُلٍّ أذنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» از آن‌ها (منافقان) کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند او خوش‌باور است بگو خوش‌باور بودن او به نفع شماست ولی بدانید او ایمان به خدا دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند و رحمت است برای کسانی که ایمان آورده‌اند و برای آنها که فرستاده خدا را آزار می‌دهند، عذاب دردناکی است (توبه، ۶۱).

این آیه زمانی نازل شد که عده‌ای از منافقان گرد هم آمده و درباره پیامبر (ص) سخنان زشت می‌زدند و «به اخلاق عظیم و شمایل و سیمای زیبا و گرامی ایشان طعنه می‌زدند و اعمال و افعال آن حضرت (مثل تقسیم صدقات) را زیرسؤال می‌بردند.» (رشیدرضا، ۱۰، ۵۱۶)

اهل نفاق دشمنان قسم خورده خدا و رسولش بودند (منافقین، ۴) «... هُمُ الْعَدُوُّ فَآخِذْهُمْ...»؛ از این رو به شدیدترین عذاب الهی (خلود در آتش جهنم) و ذلت و خواری در دنیا و آخرت وعده داده شده‌اند. «أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَن يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ



جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ» آیا نمی‌دانند هر کس با خدا و رسولش دشمنی کند برای او آتش دوزخ است که جاودانه در آن می‌ماند، این یک رسوایی بزرگ است. (توبه، ۶۳) «إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ» کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می‌کنند، آنها در زمره ذلیل‌ترین افراد هستند. (مجادله، ۲۰)

ه- غفلت از خدا

۱- عدم ایمان حقیقی

اصولاً منافقان برای پیشبرد اهداف خود و در هم شکستن اسلام، از «نقاب ایمان» استفاده می‌کنند. چون آنان اعتقادی به خدای یکتا و رسالت پیامبر اکرم (ص) ندارند، و این از باطن‌های متکبر و خودخواه و دل‌های بیمار آنان سرچشمه می‌گیرد، چنان که خود اقرار می‌کردند که «ما به چیزی ایمان بیاوریم که سفیهان و بی‌خردان به آن ایمان آورده‌اند» «... قَالُوا أَنْوَمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ...» (بقره، ۱۳) و این سرپیچی در مقابل خداوند متعال موجب فرو رفتن آنها در پلیدی‌ها و ضلالت و گمراهی می‌شود. «وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيْكُمُ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ - وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ و...» هنگامی که آیه‌ای نازل می‌شد بعضی از منافقان می‌گفتند: بر «ایمان» کدام یک از شما اضافه شده است؟ به آنها بگو، آنان که ایمان دارند به ایمان‌شان افزوده می‌گردد و رحمت خدا بشارت می‌یابند و اما آنهایی که روحشان مریض است بر پلیدی‌شان افزوده می‌شود و... (توبه، ۱۲۴ و ۱۲۵)

خداوند متعال در آیات متعددی، عدم ایمان آنان به خدا و رسولش را اعلام نموده و خروج ایشان از دایره ایمان و اسلام را بیان کرده است. «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» در میان مردم کسانی هستند که می‌گویند به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌ایم در حالی که ایمان ندارند (بقره، ۸). «... وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ...» و پس از اسلام آوردنشان، کافر شدند... (توبه، ۷۴) «... ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» ... آنها به خدا و پیامبرش کافر شدند و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند. (توبه، ۸۰) «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ...» هنگامی که منافقان آمدند و گفتند ما شهادت می‌دهیم که تو فرستاده خدایی، و خدا نیز گواهی می‌دهد که تو رسول او هستی ولی منافقان دروغ می‌گویند (منافقین، ۱).

منافقان اعم از زن و مرد «آمران» به منکرات هستند و منکر هم، همه قبایح و زشتی‌ها را در بر می‌گیرد که بزرگترین آنها تکذیب رسول الله (ص) است؛ آنان همچنین «ناهیان» از معروفانند و معروف نیز همه خوبی‌ها و زیبایی‌ها را در بر می‌گیرد که بزرگترین آنها ایمان به رسول الله است. پس همانطور که آن‌ها غافل شده و خدا را فراموش کردند، خدا هم «یاد آنان» را با قطع رحمت و احسان خودش، ترک کرده است (فخر رازی، ۱۶، ۱۲۶).

منافقان به خاطر کفر باطنی که در جانیشان رسوخ کرده، اساساً به فکرشان خطور نمی‌کند که خدا بر آنها حق اطاعت و شکر دارد. به همین دلیل در هیچ عملی خدا را یاد نمی‌کنند و از هواهای نفسانی، ریا و وسوسه شیطان و ... تبعیت می‌کنند. در مقابل خداوند آنان را مجازات کرده و فراموش می‌کند که محروم شدن از فواید «ذکرالله»، فضیلت تقرّب به خداوند و نیز ثواب آخرت را در پی خواهد داشت (رشیدرضا، ۱۰، ۵۳۴).

۲- شدت عذاب منافقان در قیامت

وضعیت منافقان در قیامت دارای خصوصیات ویژه‌ای است؛ قرآن خبر از شدت و هولناکی عذاب قیامت برای آنان دارد. اولین خسران منافقان در قیامت، «حبط اعمال» است. در این باره قرآن می‌فرماید: «... أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» ... ولی سرانجام اعمالشان در دنیا و آخرت نابود شد و آنها زیان‌کارانند (توبه، ۶۹).

منافقان به خاطر خبث باطن که جامع صفات رذیله است مثل سنگدلی، اصرار به گناه، حرص و طمع دنیا، دروغ‌گویی، بی‌وفایی، خیانت و ... (ری شهری، ۱۰، ۱۵۳) در پایین‌ترین درجات از جهنم جای خواهند گرفت، جایی که به هیچ یار و یآوری دسترسی نخواهند داشت. «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَهُمْ صَرِيحاً» همانا منافقین در پست‌ترین جایگاه جهنم (آتش) قرار خواهند گرفت و هرگز یآوری نخواهند یافت (نساء، ۱۴۵).

شکی نیست که «خلود» در آتش جهنم از بزرگترین عقوبات است و وقتی که خداوند به این عذاب جاودان و عقوبت شدید، دم و لعن خودش را نیز اضافه کند، نشان از وضعیت بد و بیچارگی و خفت و ذلت منافقین دارد (فخر رازی، ۱۶، ۱۲۷). «وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ» خداوند به مردان و زنان منافق و همچنین کافران، وعده آتش دوزخ داده که جاودانه





در آن می‌مانند، همان برای آنان کافی است (بالاترین عذاب ممکن است) و خدا آنها را از رحمتش دور ساخته و عذاب همیشگی برای آنان است (توبه، ۶۸).

شیوه‌های مقابله منافقان با حق

الف - تشکیل خانه‌های تیمی

منافقان روزها در مجالس پیامبر(ص) حاضر می‌شدند و به سخنان ایشان گوش می‌دادند و برای حفظ ظاهر و پنهان ماندن چهره خود، اظهار اطاعت و فرمانبرداری از او می‌کردند. اما هنگامی که بیرون می‌رفتند عهد و پیمان خود را فراموش کرده و در جلسات سرّی شبانه، در خانه‌های اهل نفاق یا یهودیان، شرکت کرده و بر ضد پیامبر(ص) و برنامه‌های ایشان تصمیم‌گیری می‌کردند. «وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا» آن‌ها (منافقان) در حضور تو می‌گویند ما فرمانبرداریم اما هنگامی که از نزد تو بیرون می‌روند، جمعی از آن‌ها جلسات سرّی شبانه بر ضد گفته‌های تو تشکیل می‌دهند، خداوند آنچه را در این جلسات می‌گویند، می‌نویسد، اعتنائی به آنها مکن و توکل بر خدا نما و تو را کافی است که او یار و مدافع تو باشد (نساء، ۸۱).

در هنگام جنگ «تبوک» و آماده شدن مسلمانان برای رفتن به جنگ، منافقان در خانه یکی از یهودیان به نام «سُوَيْلَم» جمع شدند و پس از مشورت تصمیم گرفتند که با ایجاد رعب و ترس در میان سپاه اسلام و این که نبرد با رومیان مثل جنگ‌های دیگر نیست و ... آنان را از همراهی پیامبر(ص) بازدارند. پیامبر(ص) پس از آگاهی از این قضیه، «طلحه» را فرستاد تا خانه «سویلیم» را که لانه فساد و محل نقشه‌کشی و برنامه‌ریزی بر ضد اسلام بود، با اهلش آتش بزند (ابن هشام، ۴، ۱۶۰).

ب - جاسوسی به نفع کفار و مشرکین

منافقان از هر وسیله و شیوه‌ای که در ضمن حفظ چهره به ظاهر مسلمان آنان بتواند ضربه‌ای به پیکره اسلام وارد کند، استفاده می‌کردند. یکی از این شیوه‌ها جاسوسی برای دشمنان بود؛ در قرآن می‌خوانیم: «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَ...» (بقره، ۹)

«خدعه، منظور جاسوسی برای دشمن است و دادن اسرار مسلمانان به کفار و مشرکین» (فخر رازی، ۲، ۶۳). خداوند در آیه ۴۷ سوره توبه پرده از این عمل کثیف و خائنانه آنان برداشته و رسوایشان می‌کند. «... وَ فِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» ...

و در میان شما عده‌ای از افراد هستند که برای گروه منافقان جاسوسی می‌کنند و خداوند همه ستمگران را می‌شناسد.

ج - ساختن مسجد و مکان عبادت!؟

دوازده نفر از منافقان به دستور «ابوعامر فاسق» مرد شماره دو نفاق، در کنار مسجد «قبا» که اولین مسجد بنا شده در اسلام بود، مسجدی ساختند تا تحت پوشش آن به اغراض پلید خود برسند (عزه دروزه، ۲، ۱۰۶). غرض منافقان از ساختن این مسجد در واقع چهار چیز بوده است (رشیدرضا، ۱۱، ۳۹):

- ۱- ضرر و ضربه زدن به مؤمنانی که در مسجد «قبا» جمع می‌شدند.
- ۲- تقویت و تشدید کفر درونی از طریق فراهم کردن مکانی برای ترک نماز.
- ۳- ایجاد تفرقه و اختلاف بین مؤمنین که به صورت اجتماع در مسجد «قبا» نماز اقامه می‌کردند.
- ۴- ایجاد کمین‌گاهی برای محاربه با خدا و پیامبر اکرم (ص).

لکن خداوند خیانت آنان را آشکار کرد و با نزول آیه ۱۰۷ و ۱۰۸ سوره توبه، پیامبر (ص) دستور تخریب و آتش زدن مسجد منافقان (ضرار) را داد. «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضُرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْضَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ - لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا و...» آنان که برای ضرر زدن (به مسلمانان) و کفر و ایجاد تفرقه میان مؤمنان و تهیه کمین‌گاه برای کسی که پیش از این با خدا و رسولش ستیزه کرده (ابوعامر فاسق) مسجدی بنا کردند و سوگند می‌خورند که ما منظوری جز نیکی نداشته‌ایم، خداوند گواهی می‌دهد که آنان دروغ می‌گویند، هیچ گاه در آن مسجد اقامه نماز نکن ...

د - دوستی و همکاری با کفار و مشرکین

یکی از شیوه‌های عملی منافقان در مقابله با دین خدا، دوستی و همکاری آنان با کفار و مشرکان است و منظور از کفار یهودیان هستند که منافقان نزد آنها پنهان می‌شوند و در پیش آنان پناه می‌گیرند و با آنها می‌خوابند و ... (سید قطب، ۵، ۲۶۰).

اصولاً منافقان به جای مؤمنان، کافران را دوست خود می‌گیرند چون اعتقاد دارند که دولت و حکومت به زودی به دست کافران خواهد افتاد، پس خودشان را نیرویی برای آنان قرار می‌دهند (رشیدرضا، ۵، ۴۶۲). «بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا - الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْيَتُهُمْ أَلْيَتُهُمْ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» به منافقان





بشارت بده که مجازات دردناکی در انتظار آنهاست، منافقانی که کافران را به جای مؤمنان، دوست خود برگزیدند، آیا اینها می‌خواهند از آنان کسب عزت کنند با آن که همه عزت (قدرت) از آن خداست (نساء، ۱۳۸ و ۱۳۹).

بیشترین دوستی و همکاری عملی منافقان با یهودیان در جنگ‌های پیامبر اکرم (ص) با یهودیان دیده می‌شود که این اثری از آثار همکاری پایداریهودیان و منافقان در مقابله و رویارویی با اسلام است (عزه دروزه، ۲، ۱۸۰).

نحوه برخورد با نفاق و چهره‌های آن

۱- ترویج فرهنگ قرآن و اهل‌بیت (ع)

بیماری «نفاق» آن چنان که در بحث «ماهیت نفاق» بیان شد، یک بیماری «روحي» است و به طور طبیعی کسی می‌تواند آن را شفا داده و معالجه کند که تمامی ابعاد «روح» انسان را بشناسد و آن کسی نیست جز حضرت باری تعالی و وسیله آن را نیز، «قرآن» و مفسران حقیقی آن یعنی معصومین (ع) قرار داده است. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» ای مردم، محققاً شما را پندی از جانب پروردگارتان آمده است که درمان بیماری دل‌هاست و هدایت و رحمتی برای مؤمنان است (یونس، ۵۷).

به طور قطع می‌توان گفت «شفاء» و درمان بیماری دل‌ها، رهایی از آلودگی‌های معنوی و روحی مثل بخل، کینه، حسد، جبن، شرک و نفاق است. (مکارم شیرازی، ۸، ۳۱۸) «فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ آذَانِكُمْ وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى الْأَوْلِيَاءِ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنَّفَاقُ» ... از قرآن برای بیماری‌های خود بهبودی بطلبید و برای پیروزی بر شداید و مشکلات استعانت جویید، زیرا که در قرآن درمان بزرگترین بیماری‌ها یعنی کفر و نفاق وجود دارد ... (نهج‌البلاغه، خ ۹۶/۱۷۶).

با توجه به این که منافقان کر، لال و کور و متحیر و از خدا غافل اند، به فرموده امیرالمؤمنین علی (ع)، قرآن و اولین مفسر و مبین آن یعنی رسول اکرم (ص) و به تبع آنها «ائم» هستند که می‌توانند بیمار دلان و ضعیف‌الایمان‌ها را نجات دهند. «... طَيِّبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمُهُمْ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُمْ، يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ، مِنْ قُلُوبِ عَمَى وَآذَانِ صَمٍّ وَالسِّنِّ بَكْمٍ، مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ، وَمَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ ...» ... رسول‌الله (ص) طبیبی سیار است که با طبّ خودش همواره به گردش می‌پردازد، مرهم‌هایش را به خوبی آماده ساخته، حتی برای مواقع اضطرار و داغ کردن محل زخم‌ها ابزارش را گذاخته است،

برای قلب‌های نابینا و گوش‌های ناشنوا و زبان‌های لال، با داروی خود در جستجوی بیماران فراموش شده و سرگردان است (نهج البلاغه، خ ۳/۱۰۸). و در جای دیگر در صفات قرآن می‌فرماید: «... وَمَا لِلْقَلْبِ جَلَاءٌ غَيْرُهُ، مَعَ أَنَّهُ قَدْ ذَهَبَ الْمُتَذَكِّرُونَ، وَبَقِيَ النَّاسُونَ أَوِ الْمُتَنَافِسُونَ...» ... برای پاک شدن قلب جز قرآن را نتوان یافت خصوصاً در محیطی که بیمار دلان رفته‌اند و غافلان یا تغافل‌کنندگان باقیمانده‌اند ... (همان، خ ۹۷/۱۷۶).

۲- دعوت به توبه و وعده عذاب در صورت عدم توبه

در کنار ترویج فرهنگ قرآن در جامعه، باید دل‌های بیمار و ایمان‌های سست را دعوت به بازگشت (توبه) به سوی خداوند متعال، و سعی و کوشش برای کسب «اخلاص» در دین نمود، این با عمل صالح و جبران مافات و چنگ زدن به ریسمان محکم الهی امکان‌پذیر است. «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا». مگر آن (منافقینی) که توبه کنند و جبران و اصلاح نمایند و به (دامن لطف) خدا چنگ زنند و دین خود را برای خدا خالص کنند، آنها با مؤمنان خواهند بود و خداوند به افراد با ایمان پاداش عظیمی خواهد داد. (نساء، ۱۴۶) و از سوی دیگر این وعید به آنان داده شود که در صورت عدم توبه، مورد غضب الهی قرار گرفته و عذاب خواهند شد. «لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ عَافُوًا رَحِيمًا». هدف این است که خداوند راستگویان را به خاطر صدقشان، پاداش دهد و منافقان را هرگاه بخواهد، عذاب کند یا (اگر توبه کردند) توبه آن‌ها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است (احزاب، ۲۴).

۳- تهدید منافقان با یادآوری سرنوشت تاریخی آنان

آینه تاریخ، عبرت‌انگیزترین درس‌ها را به تمامی گردنکشان و طاغوت‌ها و منافقان می‌دهد، که یادآوری و تذکر آن، هشدار می‌تواند دهنده برای منافقان خواهد بود. «كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (توبه، ۶۹).





۴- مبارزه و جهاد با کفار و منافقین

این آخرین مرحله از برخورد با اهل نفاق خواهد بود و تکلیف جامعه اسلامی را با این «دورویان» خبیث و حيله‌گر روشن خواهد ساخت. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها سخت گیر، جایگاه شان جهنم است و چه بد سرنوشتی دارند (توبه، ۷۳).

البته منظور از جهاد با منافقان آن چنان که سیره عملی رسول اکرم (ص) بوده است تا زمانی که منافقان اسلام ظاهری شان را حفظ کرده‌اند و در مقابل حکومت اسلامی سلاح به دست نگرفته‌اند، مذمت، توبیخ، تهدید و اقامه حدود الهی و ... خواهد بود. (طبرسی، ۳، ۱۰۰) اما اگر دست به سلاح بردند آنگاه باید با آنان نبرد نمود و آنان را به اسارت در آورد و یا کشت. «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ، حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» آنان دوست می‌دارند که شما هم مثل آنان کافر شوید و مساوی یکدیگر گردید، بنابراین از آنها دوستانی انتخاب نکنید مگر این که «توبه کنند» و مهاجرت در راه خدا نمایند اما آنها که از این کار سر باز زنند و به اقدامات بر ضد شما ادامه دهند، آنها را هر کجا یافتید اسیر کنید و یا در صورت لزوم به قتل برسانید و از میان آنها دوست و یآوری اختیار نکنید.

نتیجه

قدرت اهل نفاق موجب «فساد» در روی زمین است.

نفاق با فساد ملازم و همراه است، و اولین اثر این فساد، فساد در ایمان شخص منافق است که موجب مفسده‌انگیزی و فسادهای بعدی نیز می‌گردد. «الْفَنَاقُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ» (ری شهری، ۱۰، ۱۵۰) در روابط اجتماعی مؤمنان پیوسته با «امر به خوبی‌ها و نهی از بدی‌ها و زشتی‌ها» درصدد اصلاح جامعه و پیراستن آن از آلودگی و فساد هستند، لکن منافقان در مقابل آنان بوده و پیوسته امر به بدی‌ها و زشتی‌ها و نهی از خوبی‌ها می‌کنند. «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ ...» (توبه، ۶۷) مردان و زنان منافق یکدیگر را امر به بدی‌ها و منکرات و نهی از خوبی‌ها می‌کنند ...

البته منافقان این فسادانگیزی خود را به صلاح جامعه می‌دانند و اساساً قبول ندارند که «فساد» می‌کنند و وقتی هم به آنها گفته می‌شود «فساد» نکنید، انکار کرده و ادعای اسلام (به دروغ) می‌کنند (عزه دروزه، ۲، ۸۳) «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (بقره، ۱۱) و هنگامی که به آنها گفته می‌شود در روی زمین فساد نکنید، می‌گویند ما اصلاح‌طلبیم!؟

اما خداوند این اعتقاد (مصلح بودن) آنان را رد کرده و عدم درک مفسده‌جویی‌هایشان را از «بی‌شعوری» آنان دانسته است «لَا أَنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ»

«نفاق» فساد است برای این که «کفر» فساد در زمین است و کفر منافق بدتر و زشت‌تر از کافر است چون کافر در «کفرش» قصد خدعه و حيله ندارد به خلاف منافق و بسیاری از صفات زشتی که منافقان دارند مثل دروغ‌گویی و ... را کفار ندارند (فخررازی ۲، ۶۷-۶۰).

کسی که ظاهر قولش با باطن قلبش مخالف است وقتی در زمین فساد می‌کند، به گونه‌ای عمل نمی‌کند که ظاهر آن فساد نباشد بلکه به شکلی انجام می‌دهد که ظاهرش اصلاح است. یعنی کلمات را از جای خود تحریف می‌کند و حکم خدا را از آنچه هست تغییر می‌دهد و در تعالیم دینی دخل و تصرف می‌کند، تصرفی که منجر به فساد اخلاق و اختلاف کلمه شود و معلوم است که در فساد اخلاق و اختلاف کلمه، مرگ دین و فناء انسانیت و فساد دنیا حتمی است.

از سوی دیگر چون منافقان در انجام کارهایشان با برنامه‌ریزی و به صورت گروهی (حزب شیطان) عمل می‌کنند، تأثیر اعمال خلاف و زشت آنان نیز بسیار عمیق و موجب فساد اجتماعی می‌گردد. جریان‌های تاریخی همین معنا را تصدیق می‌کند که مردانی در امت اسلامی آمدند و بر دوش این امت سوار شده (می‌شوند)، در امر دین و دنیا تصرفاتی کردند که نتیجه مستقیم آن «وزر» و «وبال» برای دین و انحطاط برای مسلمین و اختلاف در امت بود و کار را به جایی کشاندند که بازیچه دست هر بازیگر شدند و انسانیت امت، لقمه هر چپاول‌گرگردید و نتیجه این خودکامگی‌ها فساد زمین شد، اولاً به خاطر نابود شدن دین، و ثانیاً به خاطر هلاکت انسانیت (طباطبایی، ۲، ۹۷). اما بررسی عملکرد و چهره مشهور و آشکار اهل نفاق در عصر حاضر و در مقابل نظام اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه (گروه محارب مجاهدین خلق) و همچنین چهره‌های پنهان اهل نفاق نیاز به رساله‌ای مستقل دارد لکن در سیری اجمالی، مطابقت عملکرد آنان با آنچه در این مقاله آورده‌ایم به وضوح دیده می‌شود. این بیانگر



اعجاز قرآن است که آیات آن حتی در مواردی که شأن نزول خاص دارد، عمومیت داشته و برای همه زمان‌ها کاربرد دارد.

منابع

۱. ابن هشام، السیره النبویه، نشر دار احیاء التراث العربی، بیروت: ۱۹۸۵.
۲. احمد بن محمد بن علی المقرئ الفیومی، المصباح المنیر، دارالهجره، قم: ۱۴۰۵.
۳. الطباطبائی، السید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، نشر جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم: بی تا.
۴. -----، ترجمه تفسیر المیزان، کانون انتشارات محمدی، بی جا: بی تا.
۵. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، موسسه در راه حق، قم: ۱۳۶۶.
۶. دروزه، محمد عزه، سیره الرسول، ترجمه تاریخ یعقوبی، مطبعه عیسی البابی الحلبی و شرکاء ۱۳۸۴.
۷. راغب اصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.
۸. رشیدرضا، محمد، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبع دارالفکر، بی جا، بی تا.
۹. سید قطب، تفسیر فی ظلال القرآن، طبع دار احیاء التراث العربی، بیروت: ۱۳۸۶.
۱۰. طبرسی ابوعلی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر، دار احیاء التراث العربی، بیروت: ۱۴۱۲
۱۱. طبری، محمد بن جریر، ترجمه تفسیر طبری، توس، بی جا، ۱۳۵۶.
۱۲. طریحی، شیخ فخرالدین، تفسیر غریب القرآن الکریم، نشر زاهدی، ۱۹۳۵.
۱۳. علی بن برهان الدین الحلبی الشافعی، السیره الحلویه، نشر دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
۱۴. فخر الدین رازی، محمد بن عمر، طبع دار احیاء التراث العربی، بیروت: بی تا.
۱۵. فوآد عبدالباقی، محمد، المعجم المفهرس الالفاظ القرآن الکریم، مرکز نشر کتاب، قم: ۱۳۶۳.
۱۶. لابی الحسین احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغه، نشر مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴.

۱۷. لابی عبدالرحمن الخلیل بن احمد الفراهیدی، کتاب العین، دارالهجره، قم: ۱۴۰۵.
۱۸. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، نشر مکتب الاعلام الاسلامی، بی جا، بی تا.
۱۹. محمدی، سیدکاظم (محمد دشتی)، المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، نشر امام علی (ع)، قم: ۱۳۶۹.
۲۰. یعقوبی، ابن واضح، ترجمه تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، بی جا: ۱۳۶۲.

